



در پرده غیبت

تأملی در باب تاریخ غربی در قیاس با تاریخ و حیاتی

تاریخ

دکتر حکمت‌الله مصلحی

اشاره

در درون این میراث زیسته‌اند و تاریخشان را به وجود آورده‌اند؛ برای این که غربی‌ها می‌گویند ما محور اندیشه هستیم و در حال حاضر همه‌ی جهان - چه هندی، چه چینی، چه ژاپنی، چه مالزیایی، چه انسان آفریقایی و آمریکای لاتین، به موازات تاریخ و میراث‌شان به طرز شتابناکی حرکت غربی گرفته است و به جهان و به تاریخ خودشان از منظر تاریخ غرب محور و اندیشه‌ی غرب محور نگاه می‌کنند.

تا امروز این تاریخ، این اندیشه‌ی تاریخی و این فهم تاریخی، نقد نشده‌است. یعنی این اندیشه‌ی تاریخی که خود را به‌عنوان یک ملاک جهانی معرفی کرده‌است و موفق هم شده‌است که حضور خود را تا حدودی در سراسر جهان تثبیت کند، علوم بسیاری را در درون خود پرورش داده و امروز این علوم در خط مقدم اندیشه، آگاهی و فهم تاریخی آن قرار گرفته‌اند.

از مهم‌ترین آن‌ها باستان‌شناسی است که امروز در خط مقدم جراحی تاریخ و گذشته بشری قرار گرفته است. کلنگ باستان‌شناسی امروز قلم تاریخ‌نگاری غربی است؛ یعنی امروز دوره‌به‌دوره‌ی تاریخ بشر لایه‌به‌لایه و و جب‌به‌وجب، با این کلنگ، جراحی و نگاهش می‌شود.

خب، این یک رویداد کوچکی نیست، حادثه‌ی خیلی بزرگ است و در واقع تمام جهان هم در مقابل این تهاجم فکری یک نوع موضع منفعلانه به خود گرفته است و به طرز نفس‌گیر و غافلگیرکننده‌ای در برابر این طرز تفکر قرار گرفته‌اند. این بدان معناست که این تفکر، در سیلاب تحولات خود جامعه‌ی جهانی را با خود می‌برد.

من فکر می‌کنم هانری کُربن به دلیل شناختی که از تفکر شرقی و به ویژه آموزه‌های وحیانی و آن وجه خاص شیعی آن پیدا کرده توانسته بود نگاه فکری غربی را در خود غرب خوب بفهمد و درک کند. کربن با نقاط ضعف و قوت این نوع نگاه جدید تاریخی برخورد می‌کند و می‌گوید که کاستی‌های این نوع نگاه کجاست، قابلیت‌ها، ظرفیت‌ها و توانایی‌هایش کجاست.

اگر دقت کرده باشید، علی‌رغم این که ما وارث یک میراث

دکتر مصلحی استاد بارگروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران و صاحب مکتوبات فراوان به زبان‌های فارسی، انگلیسی و یونانی از اساتید پر توان در موضوعات نظری تاریخ و هنر است. از کتاب‌های ایشان می‌توان به «زیبایی و هنر از منظر وحیانی اسلام» و «درآمدی بر معرفت‌شناسی باستان‌شناسی» اشاره نمود. سال‌ها در یونان زیسته و هم‌بند نیز در آن دیار است. تاریخ و تفکر آن‌ها را خوب می‌شناسد اما به تاریخ این مرز و بوم تعلق دارد، کلامش فارغ از سوز و گداز اسلامی و انقلابی و عشق به قرآن و عترت نمی‌تواند باشد، سخنش از سویدای دل برمی‌خیزد و بر جان می‌نشیند. باید همنشینش شد، کلامش را شنید و در «تاریخ» تأمل نمود

تصوری که ما امروز از تاریخ داریم، چیست و چه ویژگی‌هایی دارد؟ و این تصور چه نسبتی با ما دارد؟

امروز در دنیایی زندگی می‌کنیم که گویی یک تاریخ بیشتر وجود ندارد و تاریخ هم یک حرکت بیشتر ندارد و آن تاریخی است که غرب به جهان معرفی می‌کند. یعنی بشر به تاریخ با عینک غربی می‌نگرد و برای حرکت آن تعریف غربی ارائه می‌دهد.

یعنی فی الواقع، هم تاریخ به‌عنوان یک واقعیت در سطح جامعه‌ی جهانی حرکت شتابناک غربی دارد و هم این که نگاه به رویدادهای تاریخی یک نگاه کاملاً جدید و کاملاً غرب محورانه است.

البته در حال حاضر همین نگاه یکه‌تاز میدان است؛ چرا که در شرایط فعلی ابزارهای لازم در دست آن‌هاست. این اتفاق ساده‌ای نیست. این زاویه‌ی نگاه، هم با تجربه‌ی گذشته‌ی تاریخی بشر و هم با نگاه بشر به تاریخ تفاوت بنیادین دارد.

غربی‌ها پروایی ندارند که بگویند «میراث جهانی، میراث تاریخ و فرهنگ جهانی متعلق به ماست» و آن را متعلق به اندیشه، خرد و دانشی که می‌شناسند، بدانند؛ نه متعلق به ملت‌ها و اقوامی که

نیست، چون آن را انسانی به وجود می‌آورد که از ساحت متعالی خودش هم غایب است. و چون غایب است، مقیاس و پیرانگری آنچه می‌آفریند، چندین برابر میزان آفرینندگی آن وسعت دارد. نتیجه چه می‌شود؟

بشریت در یک دور باطل قرار می‌گیرد، یعنی می‌آفریند برای اینکه ویران کند و ویران می‌کند چون باید بیافریند. این گونه می‌شود که انسان خود را در درون یک دور بی‌انتهای می‌اندازد. چرا؟ برای این که روح حقیقتی که می‌آید و بر عقل ما می‌تابد و عقل ما را روشن می‌کند و بر دل ما می‌تابد و آن را بیدار می‌کند و بر ضمیر ما می‌تابد و آن را نورانی می‌کند، غایب است.

به دلیل همین غیبت عجیب و پیچیده‌ی ماست که ایمان و شایستگی و لیاقت و توانایی دیدن فروغ آن تاریخ متعالی و آن روح متعالی را نداریم، آن فروغ هم وقتی که ببیند شایستگی در دل ما وجود ندارد، خودش را اظهار نمی‌کند.

از مظاهر این نگاه‌های تاریخی - نگاه تاریخی غربی و نگاه تاریخی ما - به نمونه‌هایی پیردازید و این که انسان چگونه با این آثار ارتباط برقرار می‌کند؟

مثال خیلی ساده‌ی آن مسجد شیخ لطف‌الله است. این مسجد حدود چهار قرن پیش ساخته شده است. امکانات علمی و فیزیکی که امروز دست مهندسان ماست هزاران بار بیشتر از امکاناتی است که دست مهندسان و معماران عهد صفویه بوده است، ولی جالب این جاست که آن‌ها توانستند در یک فضای کوچک، در یک فضای چند صد متری - مگر آن فضا چند صد متر است؟ - چیزی را خلق کنند که همچنان انگار دیروز ساخته شده است. چه اتفاقی آنجا افتاده است؟

چرا زمان ما با توان چند صد برابری، هنوز نمی‌توانیم شاهکاری مانند آن را خلق کنیم؟ آن روح متعال و آن عقل متعالی غایب نیست؟ آن حقیقت یگانه خودش را غایب و پنهان نکرده است، و معماران ما از آن غایبند. به همین خاطر است که وقتی آن معمار به ماده دست می‌زند، یک نوع مؤانست و یک نوع همدلی بین او و ماده برقرار می‌شود و می‌داند که آن ماده کجا می‌رود. خدا در قرآن فرموده است که همه‌ی اشیاء تسبیح می‌گوید.

ولی امروز آن رابطه، آن انس، آن ارتباط معنوی و متعالی میان انسان و ماده، میان عالم و آدم، تبدیل شده است به خشم و قهر و ستیز، یعنی با قهر و با ستیز و با امکانات بیرونی می‌خواهیم ماده را مهار کنیم، می‌خواهیم همه چیز را تحت سلطه و سیطره‌ی خودمان بگیریم. ماده هم خودش را نشان نمی‌دهد، پنهان می‌کند. نتیجه‌اش چه می‌شود؟ می‌بینیم، هر آنچه می‌سازیم کدر، سنگین و مصیبت‌بار است.

بله، نگاه‌ها عوض شده است، یعنی آن حقیقت متعالی و یگانه انکار شد و از هم گسست. وقتی که پیوند انسان با خدا، پیوند انسان با خودش و پیوند او با طبیعت از هم گسست، خوب احساس کرد که یکه‌تاز میدان است در این عالم چیزی غیر از او و مهم‌تر از او وجود ندارد.

اصلاً کار وحی چیست، کار «کلمه الله» چیست؟ کار آن این است که آن نور می‌آید و این عقل را روشن می‌کند. اگر آن روح متعالی و آن فروغ متعالی نباشد، این عقل، این امکانات بالقوه‌ای که خدای متعال به ما داده است، تبدیل می‌شود به یک شب تیره‌ای که تنها کاری که می‌تواند بکند این است که فقط و فقط کوهی از امکانات حیوانی را در اختیار ما قرار بدهد. یعنی این که عقل معاش امکانات غریزی و حیوانی انسان را هر چه بیشتر فراهم می‌کند، ولی این دیگر حقیقت انسان نیست.

به همین خاطر نتیجه این می‌شود که همه احساس می‌کنیم که همه

تاریخی بسیار بسیار کهن، درازآهنگ و دیرپا در قلب خاورمیانه‌ی حیوانی هستیم، متأسفانه از یک زاویه نگاه تاریخی خاصی برخوردار نیستیم؛ به همین خاطر هم اگر ده قرن پیش، پنج قرن پیش، هفت قرن پیش می‌توانستیم در درون خودمان کسانی مثل ابن‌خلدون، ابوریحان بیرونی و یا مورخان بزرگ دیگری را بیرویم که شانه‌به‌شانه‌ی مورخان غربی آن زمان و حتی پیشروتر از آن‌ها حرکت کنند و دیدگاه تاریخی ارائه بدهند، الان در شرایط فعلی نمی‌توانیم؛ یعنی ما در دامن فرهنگ خودمان نتوانسته‌ایم شانه‌به‌شانه‌ی ظهور مورخان بزرگ غربی مثل اسپنگلر و توبین‌بی، مورخان خاص خودمان را با نگاهی اصیل و غیر غربی پرورش دهیم. این خلأ جهانی متأسفانه به طرز فراگیری وجود دارد که منجر شده است به اینکه غرب یکه‌تاز میدان باشد و یک نوع نگاه، یک نوع اندیشه و یک نوع آگاهی تاریخی غرب‌محور بر جهان سیطره پیدا کند. این اندیشه و ویژگی‌هایی دارد که خاص خود است و با ذات غربی‌اش کاملاً هماهنگ است.

یکی از ویژگی‌های اندیشه‌ی تاریخی غربی این است که تمام جلوه‌های تاریخ متعالی را که به تاریخ انسان می‌تابد، یا به طور مطلق نفی و انکار می‌کند و یا آن را متحول کرده و به رویدادهای مطلق تاریخی تبدیل می‌کند. به زبان خیلی ساده، یعنی زمینی کردن هر آنچه آسمانی است؛ یا زمینی دیدن هر آنچه متعالی و آسمانی است؛ یا تاریخی کردن و تاریخی دیدن و تاریخی فهمیدن هر آنچه فراتاریخی، متعالی و متعلق به ساحات و مراتب متعالی‌تر وجود است که در حیات آدمی جلوه‌ی تاریخی پیدا می‌کند.

آن تجلی، آن حضور امر متعالی در درون تاریخ انسان، رویدادهای تاریخی را اسرارآمیزتر می‌کند. و بدین گونه کار تاریخ‌نگاری - به مفهوم معاصرش - مشکل می‌شود. چه باید کرد؟! تا در برخورد با امور متعالی تاریخ حیات بشر با نگاه زمینی فرهنگ غرب تناقض پیش نیاید، باید در مرحله‌ی اول همه‌ی امور تاریخی فهمیده بشوند و بعد هم تاریخی درباره‌ی آن‌ها قضاوت و داوری شوند.

اگر قلمرو مستقل امور آسمانی را به عنوان یک حقیقتی که بر تاریخ آدمی می‌تابد، بپذیریم، آن وقت دیگر جراحی کردن چنین تاریخی کار آسانی نخواهد بود. یعنی وقتی یک چنین نسبتی هست، این نسبت را دیگر نمی‌شود جراحی تاریخی کرد؛ می‌شود؟ به تعبیر حافظ:

حافظ اسرار الهی کس نمی‌داند، خموش
از که می‌پرسی که دور روزگاران را چه شد؟

یعنی این صورت به معنای اسرار الهی، در درون لحظه لحظه‌ی حرکات و سکنات حیات تاریخی ما حضور دارد؛ و آن را نمی‌شود انکار کرد.

امروز در نظام فکری غرب این نسبت آسمانی غایب است، حالا اسم این نسبت آسمانی را بگذارید متعالی، شهودی، اشراقی، تاریخ و حیوانی، نبوی و هر نام دیگری از این دست که می‌خواهید بر آن بگذارید. آن تاریخ، آن فراتاریخ امروز غایب است؛ به تعبیر هایدگر «الوهیت در غیبت است».

شاید یکی از جنبه‌های انتظار و ایمان به امام غایب همین است. در واقع در پرده‌ی غیبت بودن امام غایب، به معنی غیبت یک نفر نیست، بلکه به معنای غیبت یک عالم است، یعنی گویی یک عالمی در غیبت به سر می‌برد. این به معنای واقعی یعنی ما در نسبت به آن عالم، در غیبت به سر می‌بریم، ما غایبیم؛ و چون ما غایبیم و در حجابیم، نمی‌توانیم، آن جهان متعالی را ببینیم. به همین خاطر تاریخی هم که به وجود می‌آوریم دیگر تاریخ متعالی

چیز را داریم، اما باز با خود حقیقی مان فاصله داریم. ما به عنوان انسان ورای همه چیزهایی که داریم و ورای همه ساخته‌های دست خودمان هستیم، به همین دلیل است که احساس می‌کنیم که اگر «برای آن‌ها» شدیم نه «ورای آن‌ها»، دیگر آن ساخته‌ها هستند که بر ما سيطرة دارند، نه ما بر آن‌ها. و احساس می‌کنیم در یک جهانی سنگدل، بی‌رحم، مصیبت‌بار و بی‌عاطفه در حال پرپر شدن هستیم.

یکی از مظاهر آن نوع نگاه که وارد جهان ما و تاریخ ما شده است، همین برج میلاد است. این هم در واقع جلوه‌ای از آن تاریخ است، پس تاریخ ما نیست. در واقع حضور روح متفرعن غربی است در درون تاریخ ما. نمونه‌اش را در گذشته‌ی اهرام مصر هم می‌بینیم؛ با این تفاوت که به مراتب اهرام متعالی‌تر از این‌هاست، برای این که اهرام پر از تلاش ناکام انسان است برای رسیدن به ابدیت. چون در نسبت با روزگار ما تعالی آن‌ها بیشتر بوده‌است و اگر هم دقت کرده باشید، هم بین انسان‌ها و هم در مواجهه با طبیعت، روابط سخت حیوانی، سخت بی‌رحمانه شده است.

اصلا تمدن آمریکایی این گونه شروع شد، با تخریب‌ها، با نابودکردن‌ها، آن هم به مقیاس بسیار گسترده و وسیع جهان حیوانی و نباتی.

حالا امروز در این ابعاد گسترده‌ترش را داریم می‌بینیم، هر چه زمان می‌گذرد گسترده‌تر می‌شود، چون این احساس در ماست که ما آزادیم و مستقل، و این جهان هم در دست ماست و هر کاری هم که بخواهیم می‌توانیم با آن بکنیم.

داستانی از بازپس‌نقل می‌کنند که با باری از گندم به سرزمین خودش می‌رفت، از همدان به سمنان. وقتی آنجا رسید، دید در بار گندم او مورچه‌هایی هستند، دستور داد این گندم با بارش برگردد و آن مورچه‌ها را سر لانه‌های خودشان برگردانند. این حساسیت، این نوع نگاه که سرشار از عشق، نجابت، ایمان، رحم و شفقت است امروز اصلا وجود ندارد. آن نگاهی که وقتی یک شاخه‌ی درختی را یک عربی شکست پیامبر دست او را گرفت و فرمودند که چرا بال فرشته را می‌شکنی؟ این نوع نگاه و حیوانی که سرشار از عشق به هستی است، و در آن خداوند به صورت نعمت در اختیار انسان قرار داد، امروز غایب است، آن تاریخ اصلا غایب است، آن تاریخ متعالی غایب است.

غیبت امام زمان به همین معناست، غیبت یک عالم، غیبت ساحات و مراتب متعالی‌تر وجود. انتظار ظهور هم به همین معناست؛ یعنی انتظار ظهور دوباره‌ی آن روح متعالی، آن عالم متعالی. اصلا پیام ما به جهان این است، این پیام انقلاب ماست، شأن آن الله‌اکبری که سی سال پیش در این سرزمین گفته شد همین بود که آن تاریخ زنده است؛ الله‌اکبر؛ خدا هست.

نگاه غربی به تاریخ از کی پیدا شد؟ و چه کسانی جلودار این نگاه بودند؟

نخستین رویکردها، نخستین بارقه‌ها و نخستین بذر این نوع نگاه به تاریخ را اومانیسیت‌های رنسانس ایتالیا، در سده‌های چهارده و پانزده، در جریان تحولات فرهنگ رنسانس ایتالیایی نشانده‌اند. و سپس به جوامع دیگر اروپای غربی سرزیر شد و بعد به اروپای شرقی و دیگر جوامع راه یافت. این نوع نگاه پس از تحولات رنسانس، خیلی جدید و بی‌سابقه است.

منظور شما همان تحولاتی بود که در هنر رخ داد؟
نه، یک وجه آن هنر است، زمینی شدن ذوق و زیبایی و هنر و خلاقیت و زمینی دیدن زیبایی و زمینی کردن

همه‌چیز و تاریخی دیدنش، یک وجه آن تحول است. اول طبقه‌ی اشراف و ثروتمند منادیانش بودند، بعد آرام آرام وارد سطوح پایین‌تر جامعه شد و فراگیر شد و اصلا ذوق و ذائقه و هنر و خلاقیت و دانش و دانایی انسان، تغییر پیدا کرد و همه‌ی اقدار اجتماعی دیگر در درون این سیلاب به حرکت درآمدند و تاریخ هم این گونه جاری شد، و به این سوی به حرکت درآمد. در واقع الان هم فرهنگ‌های قاره‌ای و بومی و منطقه‌ای، همه در ذیل این تاریخ جاری‌اند، چین و ژاپن هم همین طور.

و این را به صراحت می‌شود گفت که تنها منطقه‌ای که در برابر این نوع نگاه ایستاده است و مقاومت می‌کند ایران است؛ خاورمیانه‌ی و حیوانی‌ای است که قلب تپنده‌ی آن ایران است.

آیا نگاهی را که در مقابل این نگاه زمینی وجود دارد و از آن تعبیر به امر متعالی و نسبت آسمانی کردید - در جایی تعبیر فرا تاریخ در فرمایشات شما بود- می‌توان تاریخ نامید؟

درست است، ما تسامحا از این اصطلاح استفاده می‌کنیم. همان طور که تسامحا از اصطلاح تجربه‌ی دینی استفاده می‌کنیم. البته نه به این معنا که معتقد باشیم وحی یک امر صرفا تاریخی است، یا زیبایی یک امر صرفا تاریخی است.

وقتی می‌گوییم «تاریخ هنر»، به این دلیل است که امروز در جهانی زندگی می‌کنیم که از یک سری مفاهیم روزآمد استفاده می‌کنیم، در واقع مفاهیمی هم که ما استفاده می‌کنیم به معنایی، غرب‌زده است، و در واقع غربی شده‌است. یعنی اگر آن دیدگاهی که بحث حقیقت متعالی در آن به میان می‌آید، بیدار بشود و ظهور بکند، چه بسا تمام این مفاهیم را دور بریزد و از مفاهیم دیگر استفاده بکند. وحی در تاریخ متزل است، ولی از جنس تاریخ نیست.

آن حقیقت متعالی چگونه بیدار می‌شود و ظهور می‌کند؟ از کجا باید شروع کرد؟

رنسانس از کجا شروع کرد؟ رنسانس از مسیحیت آغاز نکرد، رنسانس برگشت به یونان هلنی. چرا؟ چون بیشتر از همه با او احساس خویشاوندی می‌کرد. ما از کجا شروع کنیم؟ ما هم پشت سر خودمان میراثی داریم، یعنی پشت سر ما یک میراث نبوی و وحیانی و وحدانی وجود دارد. این میراث پشت سر ما، عالمی از عرفان و اشراق است. این میراث ماست. ما هم باید از آنجا آغاز کنیم، رجوع باید اتفاق بیفتد، مگر بی‌رجوع می‌شود دنیای جدید را گشود؟ خود امام زمان هم که می‌آید رجوعش به کجاست؟ به همان میراث، مگر گفته نشده که وقتی می‌آید آن میراث را دوباره وارد عرصه‌ی تاریخ و فرهنگ و زندگی ما می‌کند؟ این آن پشتوانه‌ی ماست که اگر بخواهیم شروع کنیم باید از همان میراث نبوی و همان میراث وحیانی استفاده کنیم.

با نگاهی که حضرت عالی فرمودید معنای فلسفه‌ی تاریخ چه می‌شود؟

ما فلسفه‌ی تاریخ نداریم؛ چرا؟ برای این که تاریخ از جنس فلسفه نیست. فلسفه، برگرفته از تفکر بشری ماست. فلسفه چه کار می‌کند؟ فلسفه، نظر است. یک تاریخ اشرافی و انسی و نبوی و وحیانی و وحدانی و متعالی که با کل کائنات در هم تنیده است، اصلا از جنس تاریخ نیست که شما بخواهید فلسفه‌اش را بیافید! تازه اگر این کار را هم بکنید، دیگری می‌آید فلسفه را منحل می‌کند، باز دیگری و باز دیگری... پس حساب این دو مقوله را باید از هم جدا کرد.